



Research Paper

Analysis of the Anxiety and Neurosis of the Character of “Épicène” in Nothomb’s *Les Prénoms Épicènes* in the Light of Karen Horney’s Theory

Tahereh Jafari Hessarlou

PhD in French Language and Literature, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran. (Corresponding Author). (taherehesarlou@gmail.com)

Hamid Reza Saeili

M.Sc. Candidate, Department of Water Engineering, Faculty of Civil and Environmental Engineering, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. (h.saeili@modares.ac.ir)

Seyed Heidar Jafari Hessarlou

M.A. in International Law, Qom Seminary, Qom, Iran.
(seyyedheidarhessarlou@yahoo.com)



10.22034/lda.2026.143845.1120

Received:

June, 01, 2025

Accepted:

August, 29,
2025

Available

online:

September, 29,
2025

Keywords:

Psychological
Criticism,
Karen Horney,
Amélie
Nothomb, *Les
Prénoms
Épicènes*, Basic
Hostility

Abstract

The relationship between psychology and literature is vast. Literature express feelings and emotions and psychology recognize the conflicts that exist at the heart of the fictional characters. Karen Horney believed that some parents aren't able to care for their children. They aren't sympathetic toward them. This parents usually control, overprotect, reject and neglect their children as a result of their own neurotic desires. When one's parents fail to cater their children's basic needs for survivorship and fulfillment, they create feelings of displeasure toward them. On the other hand, children seldom display their anger toward their parents; instead, they repress it while they aren't aware of it. This article, through a descriptive, analytical method tries to analyze Épicène's personality in Amélie Nothomb's *Les Prénoms Épicènes* based on Karen Horney's psychological theories. Épicène was deprived of genuine love, affection and safety. This desperate need for love provides a ground for the development of neurosis, and it intensifies anxiety and destructive hostility. Épicène decided to kill her father when she was eleven years old. This traumatic childhood decision shows that Épicène's parents failed to provide her with a sense of sincere affection and safety. This underlying hostility eventually leads Épicène to isolation which pervades her social relationship. The results of this research indicate that Épicène's family environment could not help her develop feelings of love and safety, and instead, she developed basic hostility; a feeling that lead her to moving away from people and social avoidance. Épicène's yearning for freedom and independence is so intense that she fits squarely within the rebellious isolated personality type.



مقاله پژوهشی

تحلیل گفتمان اضطراب و روان رنجوری شخصیت «اپیسن» در «نام‌های بی‌جنسیت» بر اساس نظریه کارن هورنای

طاهره جعفری حصارلو (نویسنده مسؤول)

دکترای زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.
(taherehesarlou@gmail.com)

حمیدرضا سائیلی

دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی و مدیریت منابع آب، دانشکده عمران و محیط زیست،
دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (h.saeili@modares.ac.ir)

سید حیدر جعفری حصارلو

کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل، حوزه علمی قم، قم، ایران. (seyyedheidarhessarlou@yahoo.com)



10.22034/lda.2026.143845.1120

چکیده

ادبیات، احساسات و عواطف نویسنده را بیان و روان‌شناسی نیز حالات روحی-روانی را تحلیل و تفسیر می‌کند. کارن هورنای معتقد است که برخی والدین به دلیل نیازهای روان‌رنجور خود، فرزندان‌شان را مورد تحقیر، بی‌توجهی، سلطه‌گری، طرد و یا حمایت افراطی قرار می‌دهند. اگر والدین نیاز کودک به محبت واقعی و خالصانه، امنیت و شادی را برآورده نسازند، خصومت بنیادی در کودک ایجاد می‌شود. از آنجا که کودکان این خصومت را به‌ندرت بروز می‌دهند، این دشمنی سرکوب شده به اضطراب و ناامنی در کودکان می‌انجامد. این مقاله با شیوه توصیفی-تحلیلی و با استناد به نظریه کارن هورنای به تحلیل روان‌شناختی شخصیت اپیسن در نام‌های بی‌جنسیت اثر آملی نوتومب می‌پردازد. اپیسن از عشق واقعی، امنیت و محبت محروم بود. این نیاز به عشق و محبت فرومانده، زمینه را برای رشد روان‌رنجوری اپیسن فراهم می‌نماید. اپیسن در یازده سالگی تصمیم گرفت، پدرش را بکشد. این تصمیم وحشتناک دوران کودکی نشان می‌دهد که والدین اپیسن نتوانسته‌اند احساس محبت و امنیت خاطر را برای او فراهم کنند. خصومت نهفته در نهایت، اپیسن را به انزوا می‌کشاند و در روابط اجتماعی او تأثیر می‌گذارد. نتایج این تحقیق، بیانگر این است که محیط خانوادگی اپیسن قادر به ایجاد احساس عشق، محبت و امنیت در اپیسن نیست و در عوض، باعث ایجاد خصومت بنیادی در وی می‌شود و این احساس، اپیسن را به دور شدن از مردم و عزلت‌طلبی سوق می‌دهد. عطش آزادی و استقلال در اپیسن به‌قدری شدید است که در تیپ شخصیتی عزلت‌طلب متمرکز قرار می‌گیرد.

استناد: جعفری حصارلو، طاهره؛ سائیلی، حمیدرضا و سید حیدر جعفری حصارلو (۱۴۰۴). «تحلیل گفتمان اضطراب و روان‌رنجوری شخصیت «اپیسن» در «نام‌های بی‌جنسیت» بر اساس نظریه کارن هورنای»،

نشریه تحلیل گفتمان ادبی، ۳ (۳)، ۲۰-۱.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۳/۱۱

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۶/۰۷

تاریخ انتشار:

۱۴۰۴/۰۷/۰۷

واژه‌های کلیدی:

نقد روانشناختی،
کارن هورنای، آملی
نوتومب، نام‌های
بی‌جنسیت،
خصومت بنیادی.

۱. مقدمه و بیان مسأله

ادبیات، حقایق بشری را با تعبیری زیبا بیان می‌کند و انسان‌ها برای رشد، تعالی، تربیت و پرورش فرزندان‌شان از آن بهره می‌برند. تأثیر داستان بر توانایی تفکر و تخیل، کسب معانی و ارزش‌های اخلاقی، تجربه و راه و رسم زندگی و رفتار اجتماعی افراد از علل برتری داستان بر دیگر انواع ادبی است. نویسنده در خلق اثرش از ضمیر ناخودآگاه شخصیت‌های رمان که منبع احساسات و انگیزه‌های پنهان و سرکوب شده آنهاست، بهره می‌برد. ماهرانه با گریز به تمام لایه‌ها و زوایای پنهان ذهن شخصیت‌ها، وقایع گذشته را در ذهن مخاطب ترسیم و با تجزیه و تحلیل آنها طرح داستان را پیش می‌برد: «پیوند میان ادبیات و روان انسان، همواره از کیفیتی متقابل برخوردار است. روان آدمی ادبیات را می‌سازد و ادبیات روان آدمی را می‌پروراند» (امامی، ۱۳۷۷: ۱۲۹). هر اثر ادبی، بیانگر ذهن خالقش و متناسب با روحیات و ذهنیت آفریننده اثر است. یکی از رویکردهای نقد ادبی نقد روان‌شناختی است که در جستجوی کشف روحیه شخصیت‌های رمان، انگیزه نویسنده برای خلق رمان، کشف لایه‌های پنهان ضمیر نویسنده و تطبیق شخصیت‌های رمان با نیمه گمشده نویسنده است.

۳

آملی نوتومب از نویسندگانی است که با دیدی روان‌شناختی، شخصیت‌های مضطرب و پریشانی را به تصویر می‌کشد که علی‌رغم کمال‌گرایی‌هایشان، از شخصیت واقعی خویش فاصله گرفته، برای جبران حقارت و از هم گسیختگی عاطفی خود نقاب بر چهره می‌زنند و به دنیای درون خود پناه می‌برند. رد پای تجربیات و زندگی شخصی نوتومب در آثارش مشهود است.

کارن دانیلسن هورنای (Karen Danielsen Horney) از شاگردان فروید بود؛ ولی برخلاف فروید که سرکوب‌گرایز جنسی را عامل ایجاد عصبیت می‌دانست، معتقد بود روان رنجوری و اضطراب، نتیجه رفتار خشن و ناهنجار والدین و اطرافیان با کودک است. هورنای «معتقد بود شخصیت، آن‌گونه که فروید عنوان کرد، نمی‌تواند کاملاً به نیروهای زیستی وابسته باشد. اگر چنین بود در این‌صورت ما شاهد این‌گونه تفاوت‌های عمده از فرهنگی به فرهنگ دیگر نبودیم» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۱۷۹-۱۷۸). از نظر هورنای «مهم‌ترین عامل ایجاد مسائل عصبی، عوامل تربیتی، فرهنگی و اجتماعی است» (هورنای، ۱۴۰۲: ۱۱-۱۰). هورنای، احساس امنیت و فقدان ترس را از نیازهای اساسی کودک و عامل مهمی در شکل‌گیری شخصیت کودک می‌دانست و معتقد بود اگر محبت والدین به فرزند، خالصانه و واقعی نباشد و برای نافرمانی و سرپیچی از دستورات والدین به فرزند احساس گناه و

پشیمانی تلقین شود، کودک جرأت ابراز عقیده و احساسات واقعی خود را نمی‌یابد و تلاش می‌کند با بدرفتاری‌های والدین کنار آمده و مخالفت را در درونش خفه کند. ترس نیز در نتیجه تنبیه غیرمنصفانه، تهدید، بدرفتاری بدنی و یا از دست دادن محبت والدین به وجود می‌آید. ترس موجب سرکوبی خصومت شده، جرأت مخالفت را از کودک می‌گیرد. کودک برای رهایی از اضطراب بنیادی از چهار روش «الف. جلب محبت، ب. انقیاد و تسلیم، ج. کسب قدرت، د. عزلت‌گزینی» (هورنای، ۱۳۶۹: ۱۱۸) استفاده می‌کند. در روش جلب محبت، فرد می‌کوشد تا محبت دیگران را به هر قیمتی کسب نماید. در روش دوم، فداکارانه تسلیم خواسته‌های دیگران شده، تابع بی‌قید و شرط دیگران می‌شود و جرأت مخالفت و انتقاد ندارد. در روش سوم، با کسب قدرت و برتری و در روش عزلت‌گزینی، با فاصله گرفتن از دیگران، مستقل شدن و سرکوب نیازهای عاطفی از خود محافظت می‌کند. شناخت، درک و توجه به نیازهای روحی و عاطفی کودکان و نوجوانان به شناخت زوایای پنهان و شکوفایی استعدادهایشان می‌انجامد و بی‌توجه به آنها ریشه بسیاری از مشکلات در بزرگسالی است. از طرفی، مشکلات روحی، روانی و عاطفی کودکان و نوجوانان مانع رشد و تکاپوی آنهاست و مسائل خانوادگی و تربیتی نیز نقش بسزایی در شخصیت افراد دارد. از طرفی دیگر، تعداد نویسندگانی که به بررسی مسائل روحی- روانی کودکان و نوجوانان می‌پردازند، اندک است؛ لذا پرداختن به آن، امری مهم و ضروری می‌نماید.

در این پژوهش به بررسی و تحلیل شخصیت اپیسن در رمان *نام‌های بی‌جنسیت* اثر آملی نوتومب به شیوه توصیفی-تحلیلی و بر اساس نظریه روان‌شناختی کارن هورنای پرداخته می‌شود. برای این منظور، محیط خانوادگی و اجتماعی شخصیت اپیسن را مورد بررسی قرار داده و به بررسی عملکردها و واکنش‌های رفتاری وی در موقعیت‌های مختلف می‌پردازیم. برای نیل به این منظور، یافتن پاسخ این پرسش‌ها ضروری می‌نماید: اپیسن برای دفاع از خود در برابر اضطراب از چه شیوه‌ای بهره می‌گیرد؟ کدام عناصر، نقش اساسی در شکل‌گیری حوادث رمان دارند؟

فرضیه پژوهش بر این اساس استوار است که مسائل خانوادگی، تربیتی و عدم توجه به نیازهای شخصیت اپیسن، نقش مهمی در اضطراب و خصومت بنیادی حاکم بر وی دارد و کینه و انتقام نقش مهمی در روند حوادث رمان دارد.

۲. پیشینه پژوهش

پایان‌نامه‌ها و مقالات متعددی در این زمینه انجام شده که از میان پژوهش‌های انجام شده می‌توان به مقاله «تحلیل روان‌شناسانه ولگا و بحران هویت وی در رمان *از شیطان آموخت*

و سوزاند اثر فرخنده آقایی، بر اساس نظریه کارن هورنای «نوشته زهرا سعادتنژاد، نگار مزاری و محمدرضا فارسیان (۱۳۹۵) اشاره کرد که به تحلیل بحران هویتی ولگا و راهکارهای دفاعی وی از نظر روان شناختی و با تکیه بر نظریات کارن هورنای می پردازد. نیازهای ولگا توسط جامعه و اطرافیانش به شدت سرکوب شده و منجر به تضاد درونی او می شود. ولگا خود واقعی اش را نمی پذیرد و مدام در جستجوی خود ایده آل خویش است. شکاف بین خود واقعی و خود ایده آل، باعث بحران هویت ولگا می گردد. مقاله «نقد روان شناختی دیگر سیاوشی نمائده بر مبنای نظریه کارن هورنای» نوشته محمد بهنام فر، اکبر شامیان ساروکلایی و زینب طلایی (۱۳۹۲)، به تحلیل شخصیت نرگسو، کاظمی و سرداری از منظر هورنای می پردازد. شخصیت ها در دنیای خیالی و غیرواقعی به واگویی های درونی و حدیث نفس خود می پردازند. نرگسو که در زیر شکنجه برادر خود را لو داده و شاهد اعدام اوست، برای رهایی از عذاب وجدان به پریشان گوویی و توهمات واهی پناه می برد و در وهم و خیال، خود را قهرمان می پندارد. مقاله «بررسی و تحلیل شخصیت اصلی رمان پدر آن دیگری بر اساس نظریه نیازهای روان رنجورانه و تیپ های شخصیتی کارن هورنای» از فاطمه رحمانی فرد و امین ایزدپناه (۱۴۰۳) کمبود محبت، عدم امنیت شهاب در خانواده، اضطراب اساسی و عزلت طلبی وی را می کاود. شهاب برای دفاع از خود در برابر بی مهری والدین و خانواده اش، سکوت اختیار کرده و از همکاری با آنها خودداری می نماید. مقاله «نقد روان شناختی شخصیت در رمان سالمرگی بر مبنای نظریه کارن هورنای» نوشته محمد بهنام فر و زینب طلایی (۱۳۹۳) به تحلیل روان شناختی شخصیت ها از دیدگاه کارن هورنای پرداخته اند. اصغر الهی در سالمرگی، برای مجسم ساختن اضطراب، رنج و انعکاس بخشی از وحشت پیرامون خود از تکنیک خود واگویی روانی بهره برده است. شخصیت های روان پریش این رمان برای رهایی از عذاب وجدان به تخیل پناه می برند و از واقعیت می گریزند. مقاله «تحلیل روان شناختی «خودفعلی و ایده آلی» در رمان «درخت /نجیر معابد» احمد محمود از منظر کارن هورنای» نوشته آذر اکبرزاده ابراهیمی، نرگس محمدی بدر و پدram میرزایی (۱۴۰۲)، به بررسی غرورها، بایدهای عصبی و خودهای سه گانه در شخصیت فرامرز می پردازد. فرامرز برای رفع اضطراب و تضادهای درونی خود به برتری طلبی روی می آورد. دچار خود ایده آلی، غرور، بایدهای عصبی شده و از خود واقعی اش دور می شود. مقاله «کاربست نظریه کارن هورنای در مطالعه روان شناختی شخصیت های رمان *عطر فرانسوی*» نوشته علی افضلی و زینب حاجی علی اشرفی (۱۳۹۹)، دلایل روان رنجوری شخصیت های اصلی و فرعی رمان را می کاود. علی جرجار شخصیتی

عصبی است که با تمام عقده‌ها و حقارت‌های پنهان دوران کودکی‌اش زندگی می‌کند و خود ایده‌آل و تصویری‌اش آرزویی واهی است که منشأ واقعی ندارد. مقاله «نقد روان‌شناختی *آنته کریستا* بر مبنای نظریه کارن هورنای» از محبوبه فهیم کلام (۱۳۹۵) به تحلیل و بررسی دو شخصیت نوجوان مهرطلب و برتری‌طلب این اثر می‌پردازد. نوتومب باورهایش در مورد ارزش‌های انسانی را در شخصیت بلانش تحقق می‌بخشد و بیزاریش از ناراستی و جلوه‌گری‌های دروغین را در شخصیت کریستا متجلی می‌نماید. مقاله «آقای رویا اثر روبر پنژه در آینه نظریه کارن هورنای» نوشته شکرالله اسداللهی، مهدی افخمی‌نیا، محمد وحیدنژاد و الهه بردبار (۱۴۰۳) به بررسی ابعاد روانشناختی شخصیت آقای رویا پرداخته و به این نتیجه رسیده است که هر چقدر خود ایده‌آل تخیلی قوی و وسیع باشد، خود واقعی ضعیف و سرکوب می‌شود. در واقع، فرد در توهم زندگی می‌کند، قادر به تشخیص مرز بین واقعیت و تخیل نیست و نمی‌تواند به خودشناسی حقیقی و درک زندگی واقعی خویش نائل گردد. بنابراین، می‌بایست فرد از مشکلات خود آگاه شود و برای ترمیم و تسکین زخم‌های دوران کودکی‌اش بکوشد. مقاله «تحلیل روان‌کاوانه شخصیت زن رمان *دل فولاد* بر اساس آرای کارن هورنای» نوشته روح‌اله خدیوپور، ساره زیرک، عبدالحسین فرزاد و رضا قربان‌چهرمی (۱۴۰۱)، راهکار رهایی افسانه از اضطراب بنیادی را بررسی و تحلیل می‌نماید. نظام مردسالار حاکم بر جامعه، به مرد اجازه می‌دهد تا زن را مورد ضرب و شتم قرار دهد و بر سر او قمار کند. مسائل فرهنگی باعث روان‌رنجوری افسانه می‌شود. افسانه با فرار از خانه همسر، با بحران‌های شدید روانی روبرو می‌گردد؛ اما تاکنون پژوهشی در مورد تحلیل روان‌شناختی شخصیت اپیسن در *نام‌های بی‌جنسیت* اثر آملی نوتومب بر اساس نظریه کارن هورنای انجام نشده است.

۳. چهارچوب نظری

کارن هورنای معتقد است شخصیت کودک بر اساس شرایط خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی و تجربیات دوران کودکی شکل می‌گیرد. فقدان عشق و محبت در دوران کودکی باعث می‌شود اضطراب و تضاد اساسی در روح کودک ریشه دوانده، آرامش و تعادل روحی او را مختل سازد. در چنین شرایطی، مهم‌ترین نیاز کودک، کسب آرامش درونی، رفع اضطراب و تضاد روحی-روانی است. اصلی‌ترین هدفش در امان ماندن از آزار دیگران است. روابطش با دیگران نیز، بر پایه تمایلات و احساسات بدلی (تصنعی) و در راستای تاکتیک‌های دفاعی اوست. بنابراین از خود واقعی‌اش که مجموعه‌ای از تمایلات، احساسات، علایق، آرزوها و عواطف طبیعی و اصیل خویش است، غافل می‌گردد. در نتیجه اعتماد به نفس، خود اصلی

و واقعی چنین کودکی ضعیف و کم رشد شده، هسته وجودی اش سست می شود و تبدیل به موجودی ناتوان، حقیر، ضعیف و فاقد اعتماد به نفس می گردد.

۳-۱. اضطراب بنیادی

برخی والدین به دلیل عصبیت های خود، نمی توانند به فرزندشان عشق بورزند و محبت کنند. رفتار بعضی از والدین به گونه ای است که سبب خشم و نفرت در کودک می شود. اولین و مهم ترین «عامل ایجاد عصبیت را من فقدان گرمی و محبت صادقانه می دانم. [...]» بسیاری از پدر و مادرها به علت عصبیت و مسائل روانی خود قادر به ابراز محبت صادقانه نیستند» (هورنای، ۱۴۰۲: ۸۳-۸۲). هورنای معتقد است هر چقدر کودک احساس کوچکی، درماندگی، بی کسی و بی اهمیتی نماید، کمتر جرأت اعتراض یا مخالفت با والدینش را دارد که موجب سرکوبی خصومت درونی و اضطراب بنیادی در کودک می شود. این خصومت سرکوبی از رفتار والدین نشأت می گیرد و در رفتار کودکان نمایان می گردد:

«تصورات نادرست والدین در مورد شیوه تربیت، میل به سخت گیری زیاد یا فداکاری های بی مورد از مهم ترین عواملی است که سبب عصبیت و نابسامانی روحی کودک می شود. همچنین بعضی رفتارهای والدین به گونه ای است که سبب ایجاد خشم و دشمنی در کودک می شود. مثال تبعیض بین بچه ها، عیب جویی های بی جهت از بچه ها، بدقولی و از همه مهم تر عدم توجه به احتیاجات خاص کودک و مداخلات ناروا در کارهای او و مسخره کردن افکار و تمایلات او» (هورنای، ۱۳۶۹: ۱۰۰).

وابستگی و متکی بودن فرزندان به نوع تربیت والدین مرتبط است. هر چقدر وابستگی کودکان بیشتر باشد، احساس درماندگی بیشتر است. کودکان برای رهایی از احساس درماندگی و تنهایی، احساس گناه و پشیمانی، ترس از والدین و نیاز به محبت این خصومت را در خود سرکوب می کنند. هر چقدر کودک، بیچاره و خفیف تربیت شود، کمتر جرأت ابراز مخالفت پیدا می کند. در چنین شرایطی، احساس قلبی و باطنی یا در واقع، شعار او این است که «من مجبورم نفرت خود را نسبت به شما سرکوب کنم، زیرا به شما احتیاج دارم» (هورنای، ۱۴۰۲: ۸۸). این کودکان زودرنج و حساس شده، خود را ناخواستی می دانند، جرأت و جسارت خود را از دست داده و نمی توانند از خود دفاع کنند. این خصومت سرکوب شده که ناشی از رفتارهای نادرست والدین است، امنیت کودک را از بین می برد و منجر به اضطراب بنیادی می شود (شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۲۳۹).

۳-۱-۱. انواع تیپ شخصیتی ناپهنجار

هورنای معتقد است که وجود بیشتر تضادها در انسان ها امری طبیعی است و در شخصیت همه افراد تا حدودی تضاد وجود دارد. اگر این تضاد و اضطراب همراه با دشمنی به خود،

ناآگاهی و اجبار باشد نابهنجاری محسوب می‌شود. هورنای دو تیپ شخصیتی هنجار و نابهنجار را معرفی کرد و شخصیت روان‌رنجور همان تیپ نابهنجار است که به سه گروه مهرطلب، برتری‌طلب و عزلت‌طلب تقسیم می‌شود (هورنای، ۱۳۹۷: ۷-۱).

«تیپ مهرطلب همه کس را علی‌الاصول از خودش برتر فرض می‌کند، همه را جذاب‌تر، باهوش‌تر، باسوادتر و به طور کلی بارزتر از خودش می‌داند» (هورنای، ۱۳۶۹: ۴۳). شخصیت پرخاشگر یا برتری‌طلب برای کسب برتری، بی‌رحمانه بر علیه مردم حرکت می‌کند، همه را دشمن دانسته و زندگی برای آنها جنگلی است که ملاک زنده ماندن، بی‌رحمی و توانایی برای نابودی دیگران است (ر.ک: شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۲۴۵) و «این تیپ شخصیت می‌کوشد تا یأس و درماندگی عمیقش را ظاهر نسازد. همیشه از خود جسارت و خشونت نشان می‌دهد، زیرا به نظر او، این صفات نماینده یک شخصیت قوی و بالا است» (هورنای، ۱۳۶۹: ۵۳).

شخصیت جدا یا عزلت‌طلب با دوری جستن و فاصله گرفتن از دیگران می‌کوشد تنهایی خود را بکاهد: «افراد برای درمان تعارض بنیادی انزوا، به شکل جدا از دیگران عمل می‌کنند؛ یعنی گرایش روان‌رنجور حرکت به دور از مردم را برمی‌گزینند. این راهبرد، ابراز نیاز به زندگی خصوصی استقلال و خودبستگی است» (فیست و فیست، ۱۳۸۸: ۲۰۴) و «مهم‌ترین صفت مشخصه تیپ عزلت‌طلب، احتیاج درونی شدیدی است به اینکه از لحاظ روحی و عاطفی همیشه یک فاصله‌ای بین خودش و دیگران برقرار سازد. به عبارت دیگر، اشخاص عزلت‌طلب هم آگاهانه و هم به طور ناآگاه سعی می‌کنند که به هیچ طریقی با کسی آمیزش و درگیری پیدا نکنند» (هورنای، ۱۳۶۹: ۶۱).

۳-۱-۲. انواع تیپ شخصیتی عزلت‌طلب

هورنای عزلت‌طلب‌ها را به سه گروه تقسیم می‌کند: در گروه عزلت‌طلب **مزمن** «شخص مدام در حالت عزلت و سایر نتایج آن به سر می‌برد. دوم عبارت است از گروه **متمرد**. این گروه برای اینکه بتواند آزادی و استقلال خود را حفظ کند مدام در یک حالت طغیان، طرد و رد همه چیز قرار دارد. در گروه سوم، نوعی **زندگی سطحی و کم‌مایه** مشهود است» (هورنای، ۱۳۶۱: ۲۶۲). تیپ عزلت‌طلب **مزمن**، هر چند دامنه فعالیت‌های خود را محدود می‌نماید ولی کارهای یکنواخت روزانه را بدلیل مقتضیات زندگی، کسب معاش و اجبار به تبعیت از عادت مرسوم به کار کردن (البته با احساس قید و فشار و بدون شور و شوق) انجام می‌دهد؛ زیرا این تیپ احتیاج دارد با وجود عزلت‌طلبی‌اش، برای دیگران مؤثر و مفید باشد. ثانیاً کار روزانه، او را از احساس بیهودگی و بی‌ثمری می‌رهاند. دلش می‌خواهد تنها باشد. گاهی خستگی، بی‌حالی و تنفر از کار کردن به قدری شدید است که شخص تا جایی

که بتواند از انجام هر کاری اجتناب می‌ورزد. تنبلی این افراد روز به روز شدت می‌یابد. کم کم علاوه بر کار، در فکر کردن و احساس نیز دچار تنبلی می‌شود. عواملی که عزلت‌طلبی وی را ثابت و مزمن می‌نماید عبارتند از: «اجتناب از تلاش و کوشش، بیزاری از تغییر، فقدان انرژی و محرک‌های درونی برای مبارزه، تحمل پذیرفتن وضع موجود» (همان: ۲۶۵). عطش آزادی و استقلال نیز به عنوان عامل مبارز و آشوب‌کننده، در فرد وجود دارد که اگر شدت این عطش زیاد باشد، ممکن است فرد در گروه متمرّد و عاصی قرار گیرد. عزلت‌طلب متمرّد، ظاهراً آرام و سربراه ولی در باطن متمرّد است. میل به طغیان و تمرّد گاهی منفی است و گاهی مثبت. تمرّد در برابر فشارها و قیود درونی شکل منفی و تمرّد و مخالفت در برابر سنت‌ها، مقررات و محدودیت‌های جامعه شکل مثبت است. گاهی تمرّد و طغیان علیه بایدها، دیکتاتورهای و قید و بندهای درونی است. بنابراین، فرد از اینکه روش زندگی‌اش تا این حد برخلاف میل واقعی‌اش است، رنج می‌برد. در نتیجه، مقداری از محدودیت‌هایش از بین می‌روند، انرژی‌هایش آزاد می‌شوند و به کار می‌افتند. سومین شکل عزلت‌طلبی، **زندگی سطحی و کم‌مایه** است. احساسات شخص عزلت‌طلب، عمق و شدت ندارد، علائق، لذّت و تفریحاتش سطحی است، مسائل اصولی و اساسی برایش مفهومی ندارد، آدم‌ها برایش بی‌تفاوتند، با همه دوست می‌شود و هیچ نظر و قضاوتی در مورد هیچ کس ندارد. این روش خود به سه گونه تقسیم می‌شود: در نوع اول، فرد زندگی را به شوخی و مسخره و تفریح می‌گذراند. ولی باید توجه داشت که هدف این افراد از لذّت و تفریح، رهایی از رنج بیهودگی و ناچیزی است. در نوع دوم، فرد به دنبال حیثیت و پرستیژ است. تلاش می‌کند عضو گروه یا حزبی شود، با دختری پولدار ازدواج کند، یا پول بیشتری به دست آورد تا هم زندگی بی‌دردسری برای خود فراهم کند و هم ارزش خود را بالا ببرد. در نوع سوم، شخص اتوماتیک‌وار هم‌رنگ محیط می‌شود، در هیچ زمینه‌ای عقیده‌ای از خودش ندارد و مطابق نظرات دیگران عمل می‌کند. فقدان احساسات و افکار اصیل و واقعی، به عدم برانندگی شخصیت این گروه می‌انجامد (همان: ۲۶۸-۲۶۲).

شخص عصبی، تمام تلاش خود را برای فرار یا ناآگاهی از اضطراب درونی خویش به کار می‌برد. برای این کار، چهار روش، حيله یا تکنیک منطق‌تراشی، انکار، تخیل و اجتناب وجود دارد. در تاکتیک **منطق‌تراشی**، شخص درصدد توجیه رفتارها و حالت‌های غیرمنطقی است و یا مصرّانه و با سماجت از شخص یا مطلبی دفاع می‌کند. هر چند روش **انکار** ناآگاهانه است، ولی گاهی شخص آگاهانه تلاش می‌کند اضطراب خود را نادیده بگیرد و یا حتی انکار کند. در تاکتیک **تخیل**، فرد عصبی برای فرار از اضطراب، به الکل، مواد

مخدر، خواب و... پناه می‌برد. در روش اجتناب، شخص عصبی از انجام کارهای اضطراب‌انگیز اجتناب می‌کند که نتیجه آن، بسته و محدود شدن کیفیت شخصیت فرد و ترمزهای روحی است:

«اساسی‌ترین حيله و تاکتیک برای فرار از مواجه شدن با اضطراب و عوامل آزاردهنده آن، اجتناب است. منظور از "اجتناب" این است که شخص آگاهانه یا به طور ناآگاه از هر موقعیت، از هر فکر و از هر احساسی که احتمال تحریک اضطراب در آن هست خود را دور نگه می‌دارد. [...] تاکتیک اجتناب خود به خود باعث می‌شود که شخص بر مقدار زیادی از رفتارها، احساسات، افکار، تمایلات و احتیاجات درونی خود "ترمز" بگذارد و از تجلی آنها جلوگیری کند. نتیجه این امر آن است که زندگی‌اش چه از لحاظ مادی و چه از نظر معنوی یک کیفیت فقیرانه، محدود و بی‌رمل پیدا خواهد کرد» (هورنای، ۱۳۶۵: ۵۱-۵۰).

این ترمزها نه تنها مانع شکوفایی اندیشه، عدم احساس بعضی مسائل و بازدارنده فرد از بسیاری از کارهاست، بلکه تأثیر مخربی بر کیفیت و چگونگی کارهای شخص دارد. شخص عصبی به دلیل ترمزهای روحی دائم، دلشوره و اضطراب دارد و هیچ کاری را با حوصله، شادی و رضایت انجام نمی‌دهد. مادامی که «برای شناخت و به رسمیت شناختن علت‌های واقعی زخم‌ها و ترس‌ها و امیال گناه‌آمیز سرکوب شده و تضادهای حل نشده‌مان راهی پیدا نکنیم، به شیوه‌ای پنهان‌کارانه و تحریف شده که نتیجه عکس می‌دهد، دودستی به آنها خواهیم چسبید» (تایسن، ۱۳۹۲: ۳۹).

۴. بحث و بررسی

هورنای معتقد است که «رفتار و احساسات و تمایلات ما به مقدار زیادی به وسیله شرایط اجتماعی و فرهنگی محیطی که در آن زندگی می‌کنیم قالب‌گیری شده‌اند» (هورنای، ۱۳۶۹: ۲۲). از نظر هورنای محیط اجتماعی، فرهنگی و رابطه بین والدین و کودک بیشتر از عوامل بیولوژیکی بر رشد شخصیت کودک تأثیر می‌گذارد: «متأسفانه شرایط ناگوار متعددی می‌توانند در این شرایط مطلوب اختلال ایجاد کنند. از همه آنها مهم‌تر، ناتوانی یا بی‌میلی والدین در محبت کردن به فرزندانشان است» (فیست و فیست، ۱۳۸۸: ۱۹۷) و یکی از مهم‌ترین «خصوصیات اشخاص عصبی، این است که حالتشان با آداب و رسوم موجود در جامعه تطبیق نمی‌کند» (هورنای، ۱۳۶۹: ۱۷).

۴-۱. نفرت پدر از دختر (عامل ایجاد اضطراب اساسی)

مضمون اصلی رمان *نام‌های بی‌جنسیت* انتقام است. در ابتدای رمان، کلود با دومینیک آشنا می‌شود و این آشنایی به ازدواج می‌انجامد. کلود بی‌صبرانه منتظر بود تا همسرش باردار شود و مدام از همسرش می‌پرسید که چرا هنوز باردار نشده است. دومینیک از این موضوع

بسیار شرمگین می‌شد. طولی نکشید که صاحب دختری زیبا به نام اپیسن شدند. پدر تا دخترش را دید، ناراحت شد و حتی او را در آغوش نگرفت. برای دیدن اولین قدم‌های دخترش وقت نداشت و نمی‌خواست نظاره‌گر راه رفتن دخترش باشد، ولی برای داشتن بچه دوم اصرار می‌ورزید. دومینیک از خودش می‌پرسید: «چرا باید از داشتن دخترمان سرخورده باشد؟». اپیسن از همه ویژگی‌هایی که هرکس برای دخترش آرزو می‌کند، برخوردار بود: باعاطفه، زیبا، باهوش، سرزنده و شاد. نتیجه گرفت که اگر پدر، این بچه را دوست ندارد، پس هر بچه دیگری هم که داشته باشد، دوست نخواهد داشت^۱ (نوتومب، ۲۰۱۸: ۳۴). اپیسن در خانواده‌ای زندگی می‌کند که پدرش بدون هیچ دلیلی با اوقات تلخی و بدرفتاری به تحقیر و آزار او می‌پردازد: «شباهتش با من [پدر] همیشه عمیقاً ناراحتم کرده است. دخترم شکست من است. موفق نشدم هیچ احساسی در قبال او [دخترم] پیدا کنم» (همان: ۸۰).

۲-۴. فرو خوردن خشم و سرکوب نفرت

دخترک دائم به خودش امید می‌داد که وقتی پدرم کارهایش تمام شود، مرا بغل می‌کند و لبخند می‌زند؛ اما این امید بیهوده بود. اپیسن، موقع غذا خوردن، بازی کردن، آواز خواندن، شادی، [...] و در کل، همیشه برای پدرش غیرقابل تحمل بود. پدر، هیچ وقت با اپیسن حرف نمی‌زد و اگر می‌خواست حرفی بزند، فقط می‌گفت: «تو [اپیسن] قابل تحمل نیستی!» (همان: ۳۸). اپیسن دانش‌آموز درس‌خوانی بود. مادر با دیدن کارنامه اپیسن بسیار خوشحال شد و به او آفرین گفت. پدر با چهره‌ای عصبانی، کارنامه را امضا کرد و گفت: «خوبه، نمرات اگر گاسیون^۲ که نیست» (همان: ۳۹). مادر خیلی نگران رفتار سرد پدر نسبت به دخترش بود ولی جرأت نداشت از اپیسن دفاع کند. صبر می‌کرد، همسرش برود و بعد با منطق‌تراشی تلاش می‌کرد پدر را خوب و رفتارش را موجه جلوه دهد. می‌گفت: بابا کار دارد، خسته است، به خاطر کارش عصبی است، [...] و اپیسن حرف‌های مادرش را تأیید می‌کرد. می‌توانست در مورد دغدغه‌ها و انتظاراتش با مادرش صحبت کند و به او اطمینان خاطر دهد که از رفتارهای سرد پدرش بسیار راضی و خرسند است، ولی می‌ترسید که مادرش ناراحت شود و یا از شنیدن حرف‌هایش شوکه شود چون از پنج سالگی فهمیده بود که پدرش را دوست ندارد. این حقیقت از دو سال قبل در وجودش شکل گرفته بود:

«این کشف به واقعیاتی بالاتر از آن منتهی می‌شد و رفته رفته در روح و روانش لانه می‌گزد. «بابام را دوست ندارم.» حتی طرز بیان مسخره «بابام» در این جمله گویای

وخامت اوضاع بود. [...] بهتر است این «بابام» را برای خودش نگاه دارد. [...] برای چه از دوست نداشتن کسی که دوستش ندارد، احساس شرم کند؟ این پرسش ارزش هیچ اعتنایی را نداشت» (همان: ۳۷).

اپیسن به قدری تحت فشار و تسلط خردکننده پدرش قرار دارد: «اگر لازم باشد که دخترم را با دست‌های خودم [کلود] بکشم تا به تو [معشوقه‌ام رن] بگویم بخاطر عشق به تو قادر به انجام چه کارهایی هستم، این کارها را خواهم کرد» (همان: ۸۳)، که جرأت اعتراض و یا مخالفت پیدا نمی‌کند. در نتیجه، استقلال و شخصیت فردی وی رشد نمی‌یابد. در چنین شرایطی، هم دوست دارد از محبت والدینش برخوردار شود و هم نسبت به قید و بند و فشار، حالت تنفر و انزجار دارد: «پدرها توی زندگی مثل در هستند: برای وارد شدن یا بیرون رفتن، باید از آنها اجازه گرفت. اگر پدر ناسالم باشد، این در همیشه مسدود است» (همان: ۵۲). اپیسن از پدرش متنفر است؛ اما چون به دوستی و محبت والدینش نیاز دارد و از لحاظ روحی و جسمی جرأت و توانایی اعتراض و مخالفت در برابر ناروایی‌های پدرش را ندارد، مجبور به سرکوب کردن آن می‌شود:

«پدرم یک هیولاست. از بدو تولدم از من [اپیسن] نفرت دارد. مرا نمی‌کشد، چون که قانون این کار را منع کرده است. او روش‌های دیگری برای کشتن من ابداع می‌کند. فقط نمی‌داند که من هم از او متنفرم. نفرت من از او خیلی بیشتر از نفرت او نسبت به من است و یک روزی، نمی‌دانم چطوری، او را خواهم کشت» (همان: ۵۱).

۳-۴. تماشاگر زندگی خود بودن

اپیسن هیچ حرفی نمی‌زد و هیچ تلاشی برای بهبود رابطه‌اش با پدرش نمی‌کرد؛ در واقع، تماشاگر زندگی خود بود. طولی نکشید که والدین به پرستار بچه اطلاع دادند که دیگر نیاید چون از نظر پدر، اپیسن حتی به فکرش هم نمی‌رسید که مرتکب کار احمقانه‌ای بشود. اپیسن از این حرف پدر رنجید و با خود گفت: «حق با تو است، بابا، من هیچ‌وقت مرتکب کار احمقانه‌ای نخواهم شد. فعلاً فقط این دل‌مشغولی را دارم که چه جوری نفرتم را از تو به‌خاطر جمله‌ای که گفتم، برای خودم تعریف کنم» (همان: ۴۲). زودتر از همیشه به تخت‌خواب رفت و قصه دوست داشتنی مرگ پدرش به‌خاطر تصادف با کامیون، حین عبور از خیابان را برای خودش تعریف کرد. لحظه دلپذیر، زمانی بود که دخترک، مادر گریانش را در آغوش می‌گرفت و تسلی می‌داد. به مادرش می‌گفت که از این پس، از او مراقبت می‌نماید و او را خوشبخت می‌کند. از پول‌های کیف دستی پدرش که در اتاقش مخفی کرده بود، برای مادرش لباس‌های زیبایی می‌خرید و او را به رستوران می‌برد:

«دومین علامت عزلت طلبی که مرتبط با اولی، یعنی «تماشاگر خود و زندگی خود بودن» می باشد، عبارتست از فقدان هر گونه کوشش جدی برای پیشرفت. [...] تیپ عزلت طلب نه چیزی را آرزو می کند و نه میل کوشش و تلاش دارد. بدون اینکه خودش آگاهانه متوجه باشد، از هر گونه تلاش و کوشش بیزار است. [...] یعنی تخیل را در حقیقت جانشین آرزوها و کوشش های واقعی می نماید» (هورنای، ۱۳۶۱: ۲۴۳-۲۴۲).

۴-۴. محدود کردن تمایلات و آرزوها

اپیسن از زندگی در خیابان اتین مارسل، که به نظر پدرش جای شکی نبود و از گفتن آدرس آنجا خجالت می کشید، بسیار خوشحال بود. خانه، مدرسه و نانوائی همه در این خیابان بودند. مادرش خیلی مهربان بود و دوست بودن فقط با یک نفر به اسم سامیه برایش ایده آل بود. فقط می بایست از رفتار خصمانه پدرش چشم پوشی می کرد، بنابراین هر صبح با دیدن پدر منفورش، "سلام بابا" را بی هیچ طعنه ای در صدایش و با بلندتر گفتن سیلاب آخر تکرار می کرد. برای اپیسن مهم نبود که پدرش هیچ وقت جواب سلام مؤدبانه اش را نمی داد: «چهارمین صفت مشخصه عزلت طلبی، محدود کردن تمایلات و آرزوهاست» (همان: ۲۴۵) ولی پدرش با تحقیر سامیه، رابطه دوستی دخترش و سامیه را بر هم زد و اپیسن تنها دوستش را از دست داد. اپیسن یازده ساله به قدری ناراحت شد که احساس کرد، روز مرگش است. دوست داشت بغض و نفرت از پدرش را بروز دهد اما «اپیسن فریادهایش را در سینه نگه داشت و روی تخت خوابش دراز کشید تا دوباره مبدل به مجسمه همان دختر زنده ای شود که پیش از این بوده است» (نوتومب، ۲۰۱۸: ۵۱).

۴-۵. خودکشی نمادین

نتیجه این حالت، تضاد و احساس گیرافتادگی است؛ زیرا از برخورد این دو احساس مخالف، کشمکش و آشوب زیادی در اپیسن به وجود می آید که برای برطرف کردن این تضاد و کشمکش، از دیگران فرار می کند و به دنیای درون خود پناه می برد. هرگونه احساس یا احتیاجی را نسبت به دیگران در خود خفه می کند، نه محبت دیگران را می خواهد و نه با آنها جنگ و دعوائی دارد. شعار عزلت طلب این است: «اگر از شما دور باشم از آزار شما مصون خواهم بود» (هورنای، ۱۴۰۲: ۱۰۵). اپیسن شیفته محبت پدرش است ولی وانمود می کند که به رفتارهای نفرت آمیز پدرش نسبت به خودش اهمیتی نمی دهد و برایش مهم نیست که پدرش از او متنفر است و با او بدرفتاری می کند. با اینکه از دیدن دوستش سامیه در میان خانواده پرجمعیتش، واقعاً لذت می برد، به مادرش می گوید که دوست ندارد خواهر یا برادری داشته باشد. بدین ترتیب، اپیسن که شخصیتی عزلت طلب دارد، به آرزوها

و تمایلات خود ترمز می‌گذارد و محدود می‌کند و این‌گونه بیش از پیش از دیگران اجتناب کرده و گوشه‌گیر و عزلت‌طلب می‌شود:

«یک نوع ماهی به اسم تهی‌خوار (Coelacanth) هست که اگر شرایط زیست‌محیطی‌اش خیلی پرمخاطره شود، می‌تواند سال‌ها خاموش شود. یعنی به آغوش مرگ پناه برد و منتظر بماند تا شرایط زندگی دوباره برایش مهیا شود. سپس، بی‌آنکه بداند، به ترفند ماهی تهی‌خوار متوسل شد. او دست به خودکشی نمادین زد، به این ترتیب که دور خودش حصار کشید. این قاتل نامرئی بیشتر از آنچه که تصور می‌شود، همه جا حضور دارد. چون آشکارا قابل تشخیص نیست» (نوتومب، ۲۰۱۸: ۵۲).

اپیسن دوست دارد مورد توجه و محبت پدرش قرار گیرد، ولی ناموفق است. پس، می‌کوشد خود را از پدرش دور نگه دارد و طوری رفتار نماید تا خشم و نفرتش برانگیخته نشود و خود را از ناراحتی‌های روحی و ستیزهای درونی دور نگه دارد. بنابراین، خود را نسبت به دریافت محبت پدرش، بی‌علاقه و بی‌توجه نشان می‌دهد: «اصلاً اپیسن چطور می‌توانست افسوس بخورد که چرا این مرد عصبی مزاج وقت بیشتری را با او نمی‌گذراند؟ مردی که دهانش را فقط برای بیان حرف‌های ناخوشایند باز می‌کرد» (همان: ۳۵-۳۴). ذهنش فریاد می‌زد: «بابام را دوست ندارم» (همان: ۳۷). وانمود می‌کند که هیچ کس و هیچ چیز برایش مهم نیست، از دخالت و شرکت فعالانه در زندگی خودداری می‌کند و هیچ عکس‌العمل و انتقادی نشان نمی‌دهد تا از عذاب‌های تضادهای درونی خویش بکاهد و نوعی شبه آرامش در روح خود ایجاد کند. هرگونه نیاز به محبت، حمایت، رأفت، دلسوزی و مصاحبت با دیگران را سرکوب می‌نماید.

۴-۶. عزلت‌طلبی عصبی

عزلت‌طلبی از اساسی‌ترین راه‌حل‌های عصبی است که باعث ایجاد آرامش سطحی در درون انسان می‌شود. گاهی آرامش ناشی از عزلت‌طلبی به حدی است که تشخیص آن از آرامش طبیعی بسیار مشکل است. هدف عزلت‌طلبی عصبی و ناسالم: «منگ ساختن معنویات خویش به‌منظور عدم آگاهی بر آشفتگی‌های ناشی از تضادها و نتیجتاً احساس نوعی آرامش بدلی است» (هورنای، ۱۳۶۵: ۲۴۰). خشم و نفرت سرکوب شده باعث ایجاد اضطراب و عصبیت در اپیسن می‌شود:

«کودک به علت اضطراب -تضاد- وسایلی که برای پنهان کردن و رفع تضادها به کار می‌برد -بیگانگی از خود- و عدم استفاده از «خود اصلی و واقعی»، که منبع اساسی نیرو و منشأ رشد است، انرژی‌هایش را هدر می‌دهد و هسته وجودی‌اش بی‌رمق می‌گردد و موجودی می‌شود ضعیف و بی‌دفاع و عاجز و کم‌اعتماد به نفس. برای این منظور به تخیل پناه می‌برد. یک خود تصویری در ذهنش ایجاد می‌نماید و آن را جانشین اعتماد

به نفس و ارزش‌های واقعی می‌سازد و کم‌کم فکر می‌کند واقعاً وی همان تصویر ایده‌آل است» (هورنای، ۱۳۶۱: ۱۶).

در کلاس سوم راهنمایی، اپیسن شاگرد اول کلاس بود ولی هیچ دوستی نداشت و «همکلاسی‌هایش تأسف می‌خوردند که دختری چنین زیبا تا این حد گوشه‌گیر است. خود دختر هم رنج می‌کشید. هر وقت مجذوب کسی می‌شد، احساس می‌کرد نیروی به دیوار می‌خکوبش می‌کند و جلویش را می‌گیرد» (نوتومب، ۲۰۱۸: ۹۹). روز جلسهٔ اولیا و مربیان، دومینیک بیشتر نگران وضعیت رفتاری دخترش بود. از اینکه اپیسن چنان افسرده و بی‌رمق روزگار می‌گذراند که گویی متعلق به دنیای زندگان نیست، خیلی غمگین بود. یکی از معلم‌ها به دومینیک گفت که اپیسن از هوش و ذکاوت فراوانی برخوردار است و یکی از بهترین دانش‌آموزانی است که تاکنون داشته است ولی در کارهای گروهی شرکت نمی‌کند، به چیزی علاقمند نیست، با کسی حرف نمی‌زند، فقط به پرسش‌های معلم جواب می‌دهد و در وضعیت روحی-روانی وحشتناکی به سر می‌برد و در آخر، با لحنی تمسخرآمیز و انتقادی به دومینیک گفت که دختر شما زجر می‌کشد و شما بیشتر وقتتان را در بازدید از بوتیک‌های آخرین مد لباس و پر کردن کمد لباس‌هایتان می‌گذرانید؟! به حال شما باید گریست.

۱۵

در مهمانی‌ای که رن ترتیب داده بود، دومینیک متوجه غیبت همسرش شد و بطور کاملاً اتفاقی، حرف‌های رن و همسرش را شنید. دومینیک وقتی فهمید که همسرش عاشق رن است و دلیل ازدواجش، فقط رسیدن به اهداف خودش و موقعیت شغلی او (دومینیک) بوده است و برای اثبات عشقش به رن، حتی حاضر است دخترش را با دستان خودش خفه کند، سریع به خانه برگشت؛ وسایل ضروری را برداشت و خانه را برای همیشه ترک کرد. وقتی مادر پیشنهاد ترک خانه را داد، دختر نوجوان بقدری سریع وسایلش را جمع کرد که گویی سالهاست منتظر چنین روزی است. دومینیک همراه اپیسن نزد پدر و مادرش برگشت. اپیسن برای مادرش وکیل گرفت، تمام کارهای طلاق را انجام داد و به حمایت از مادر پرداخت. اپیسن پانزده ساله از این که دیگر پدرش را هرگز نمی‌دید، بسیار خوشحال بود. به مادرش گفت: «خودم [اپیسن] از قبل می‌دانستم که [پدر] از من بدش می‌آید، ولی تو [مادر] رفتارش را توجیه می‌کردی. او [پدر] خبر ندارد که من خیلی بیشتر از او بدم می‌آید. من چندین قدم از او جلوترم» (همان: ۹۱). هورنای معتقد است که:

«اگر از همان اوایل کودکی و تا خیلی دیر نشده است تغییرات مناسبی در محیط تربیتی کودک ایجاد شود، امکان ایجاد عصبیت هم در او ضعیف می‌گردد. [...] ولی اگر چنین تغییری پیش نیاید و همان افرادی که اضطراب اولیه را در کودک به‌وجود

آورده‌اند بعد هم در تماس و رابطه با او باشند، رشد عصیت عمیق و ریشه‌دار امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود» (هورنای، ۱۴۰۲: ۹۰).

بعد از جدایی پدر و مادرش، اپیسن زندگی جدیدی را آغاز کرد. در همه درس‌ها موفق بود و از محبوبیت زیادی برخوردار شد. به چنان جایگاه رفیعی رسید که برای هیچ‌کس باورکردنی نبود که اپیسن در مدرسه راهنمایی پاریس، هیچ دوستی نداشته و با هیچ‌کس حرفی نمی‌زده است. اپیسن، دیپلم خود را با نمره عالی گرفت و در رشته زبان انگلیسی مشغول به تحصیل شد. در دانشگاه مورد تحسین همگان قرار گرفت و هیأت ژوری رساله‌اش را تحسین کردند. در آزمون آگراسیون با نمره بالا قبول شد و در یک مؤسسه عالی فنی، مدرس زبان انگلیسی شد. در واقع، اپیسن خود را از قسمت عمده‌ای از انرژی‌اش محروم کرده بود و این انرژی کم‌کم در حال آزاد شدن بود. اپیسن می‌دانست که نبرد توأم با کینه، نبردی سخت و سهمگین است ولی «آدم همین‌که هیچ‌وقت با کسی که از او متنفر است، سروکار نداشته باشد، پیروزی بزرگی برایش محسوب می‌شود» (نوتومب، ۲۰۱۸: ۹۷). هر چند اپیسن سعی می‌کرد که به پدرش فکر نکند، ولی اغلب حضور پدرش را درون خود احساس می‌کرد. شدت کینه و تنفر از پدرش به حدی بود که بعضی شب‌ها، حتی از خواب می‌پرید:

«در آن موقع، علاوه بر بی‌خوابی، چنان رنج می‌کشید که گویی به جای خون، زهر در رگ‌هایش جاری است. وقتی ماری زهر خود را وارد بدن انسان بکند، باید جای گزیدگی را مکید و زهر را تف کرد. اپیسن از خود می‌پرسید: وقتی گزیدگی در جای جای درون انسان صورت گرفته باشد، چه راه علاجی دارد؟» (همان: ۹۸).

۴-۷. انتقام (پدرکشی)

روزی پدرش با صدایی بسیار گرفته، از بیمارستان تماس گرفت و به اپیسن گفت که سرطان ریه دارد و احتمالاً یک هفته و حداکثر یک ماه دیگر زنده می‌ماند. پدر از دخترش درخواست کرد که به بیمارستان بیاید تا او را ببیند. در بیمارستان، اپیسن جسم زار و نزار پدرش را متصل به دستگاه تنفس مصنوعی دید. بعد از کمی صحبت، وقتی فهمید پدرش از کرده خود پشیمان و شرمنده نیست، بی‌اختیار پریز را از برق کشید. لحظاتی که حیران، شاهد خفه شدن پدرش بود، شادی مفرطی را در وجودش احساس کرد. «[اپیسن] این تجربه را دلیل خوبی برای پشیمان نشدن دانست. اگر همین یک دلیل وجود داشت، پس حتماً عفو و بخشش در این قضیه شامل حالش می‌شد» (همان: ۱۰۷). می‌دانست که قاتل پدرش است ولی تصمیم گرفت که هیچ وقت از کارش پشیمان نشود. یادش آمد که در

یازده سالگی نیز تصمیم داشت پدرش را بکشد. کینه زیادی از پدرش در دل داشت و در بی گناهی خود هیچ شکی نداشت:

«[اپیسن] به یاد آورد که در یازده سالگی، تصمیم گرفته بود پدرش را بکشد. ذره‌ای از کینه‌اش نسبت به او کاسته نشده بود. با وجود این، در بی گناهی خود کمترین تردیدی نکرد. با خود عهد کرد که این راز را برای همیشه در سینه نگاه دارد، تا مبادا از فرط خوشی خودش را لو بدهد. اصلاً چگونه می‌توانست این راز را که هیچ زبانی قادر به بیانش نبود، با دیگری در میان بگذارد؟» (همان: ۱۰۸-۱۰۷).

سپس به خانه رفت و به مادرش گفت که پدرم در حال صحبت با من مُرد، گویی منتظر بود مرا ببیند تا تن به مردن دهد. هر چند اپیسن خشم و نفرت خود را پنهان می‌کند ولی در ذهنش، به وجود خشم و نفرتش آگاهی دارد. سرکوب خشم و نفرت باعث ضعف و بی‌دفاعی اپیسن می‌شود. ضعف و بی‌دفاعی نیز، بر خشم و نفرتش می‌افزاید و این فساد روانی دائم در حال گسترش و توسعه سرطانی است. در واقع، اپیسن حالت روحی مخرب، انفجارآمیز، ضد انسانی و غیرقابل کنترلی را در وجود خود مخفی می‌کند که دائم به دنبال فرصتی می‌گردد تا به بیرون منتقل شود:

«به‌وسیله فرو خوردن و سرکوب نمودن خشم و نفرت، شخص از وجود این حالات و احساسات در خود بی‌خبر می‌گردد و نتیجتاً خود را از مواجه شدن با تضاد صریح می‌رهاند، اما با این کار بر وخامت مسئله می‌افزاید؛ زیرا «سرکوب نمودن» در حقیقت چاره مسئله نیست، بلکه فرار از مسئله است. عناد و نفرت -که کیفیتی است آمیخته به خشم و غیظ- بعد از اینکه به ضمیر ناآگاه فرستاده شد از بین نمی‌رود، بلکه در ضمیر ناآگاه می‌ماند و به‌صورت نیرویی متراکم تشکیل یک کانون مخرب، انفجارآمیز و غیرقابل کنترل را می‌دهد که مدام در جستجوی مغری است تا به خارج منتقل گردد- درست مثل مواد منفجره‌ای که در عمق کوه پنهان است و هر آن می‌خواهد مغری به خارج پیدا کند. شخص عصبی هم به هر طریق شده باید این نیروی منفجره را- که روزبه‌روز شدت و گسترش بیشتری هم پیدا می‌کند- کنترل نماید.[...] باید مدام مراقب باشد تا مبادا نفرت پنهان او به بیرون درز پیدا کند» (هورنای، ۱۴۰۲: ۶۷).

۵. نتیجه گیری

بر اساس داده‌های این پژوهش می‌توان گفت: عصبیت باعث بروز عزلت‌طلبی اپیسن است. بی‌توجهی به نیازهای اپیسن موجب ایجاد و تشدید اضطراب و خصومت بنیادی در وی می‌شود. در محیط خانوادگی، والدین توجهی به احتیاجات خاص اپیسن ندارند. فشار و تسلط خردکننده پدر بر اپیسن به گونه‌ای است که اپیسن جرأت طغیان، اعتراض و یا حتی مخالفت نمی‌یابد. پدر نه تنها کوچکترین محبتی به دخترش ندارد و حتی تظاهر به دوست داشتن وی هم نمی‌نماید، بلکه صریحاً نفرت خود را از دخترش اعلام می‌کند و حاضر است دخترش را با دستان خودش خفه کند. در نتیجه به جای دلگرمی، در اپیسن حالت کینه، تنفر و اشمئزاز نسبت به پدرش بوجود می‌آید. اپیسن به دلیل احساس ناتوانی جسمی و روحی در برابر رفتارهای آزاردهنده و خشونت‌های پدرش دچار اضطراب می‌شود. سرکوبی خشم و نفرت، به تشکیل منبع اضطراب و حالت روحی نامساعد در اپیسن می‌انجامد، اضطرابش را شدت می‌بخشد و به آن ماهیت عصبی می‌دهد. تشدید اضطراب، اپیسن را به قدری درمانده و ناتوان می‌کند که برای برطرف کردن اضطراب خود متوسل به راهکارهای دفاعی، طفره و گریزهای عصبی و ناسالم می‌شود. اپیسن برای دفاع از خود در برابر اضطراب به عزلت‌طلبی پناه می‌برد. ترمزهای روحی کم‌کم و به مرور زمان، ناآگاهانه و اتوماتیک‌وار در اپیسن ایجاد می‌شوند و اپیسن از وجود و شدت آنها بی‌خبر است؛ اما این ترمزهای روحی تأثیر زیادی در زندگی و رفتار اپیسن دارند. درگیری اپیسن با اضطراب نشانه کمبود محبت در وی و کینه و انتقام نقش اساسی در شکل‌گیری حوادث داستان دارد. اپیسن در برابر تحقیر و تسلط پدر سکوت می‌کند، ظاهراً مطیع و سربراه ولی در باطن متمرّد است. در چنین محیطی، هم دوست دارد محبت پدر و مادرش را جلب کند و هم نسبت به قید و بندها انزجار دارد و از رفتار پدرش ناراضی است. از برخورد این دو احساس متضاد، کشمکش و آشوب شدیدی در روح ناتوان اپیسن ایجاد می‌شود که برای برطرف کردن این تضاد و کشمکش سعی می‌کند از دیگران فرار کند و بین خودش و دیگران یک فاصله عاطفی ایجاد می‌کند. نه محبت والدینش را می‌خواهد و نه با آنها جنگ و دعوایی دارد. اپیسن به ترفند ماهی تهی‌خوار متوسل می‌شود و به آغوش مرگ نمادین پناه می‌برد، تمایلات و آرزوهای خود را محدود می‌کند، تماشاگر زندگی خود می‌شود، عضو هیچ گروهی نمی‌شود و در کارهای گروهی شرکت نمی‌کند چون از اجبار و الزام به تبعیت از مقررات می‌هراسد. از نمود مشخصات عزلت‌طلب اپیسن می‌توان به اضطراب و عدم امنیت، تماشاگر خود و زندگی خود بودن، فقدان هرگونه کوشش جدی برای پیشرفت،

فقدان هدف و نقشه قاطع و مشخص، محدود کردن تمایلات و آرزوها، تنبلی و خستگی عمومی، بیزاری از تغییر، عدم دخالت و شرکت فعالانه در زندگی، حساسیت نسبت به فشار، اجبار، قید، الزام و تحت نفوذ واقع شدن اشاره کرد. عطش آزادی و استقلال در آپسن بقدری شدید است که او را در تیپ شخصیتی عزلت طلب متمرّد قرار می دهد. کلود با تحقیر و رفتارهای سلطه گرانه و ناشایست باعث بوجود آمدن خشم و نفرت در آپسن می شود. بنابراین، آپسن هم کاملاً به خودش حق می دهد که بدون هیچ احساس گناه یا احساس ناخوشایند و یا حتی کاملاً راضی، همین احساسات را نسبت به پدرش داشته باشد. آپسن خشم، نفرت، عناد و تمام احساسات مخرب و خصمانه خود را در یک لحظه و کاملاً ناآگاهانه به پدرش منعکس می کند. در واقع، کانون انفجار را به خارج منتقل می کند تا به آرامش روحی دست یازد. آپسن بدون کمترین احساس گناه، با قلبی راضی و خشنود خفه شدن پدرش را نظاره می کند.

پی نوشت ها:

۱. برای ارجاعات متن این مقاله از ترجمه محمدجواد کمالی استفاده شده است.

۲. در فرانسه عنوان کنکور سراسری برای جذب مدرس است. «Agrégation»

منابع

- امامی، نصراله (۱۳۷۷). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*، تهران: جامی.
- تایسن، لیس (۱۳۹۲). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*، ترجمه حسین پاینده، چاپ دوم، تهران: نگاه امروز و حکایت قلم نوین.
- شولتز، دوان پی و شولتز، سیدنی ال (۱۳۸۹). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ هفدهم، تهران: ویرایش.
- فیست، جس و فیست، گریگوری جی (۱۳۸۸). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
- نوتومب، آملی (۲۰۱۸). *نام‌های بی‌جنسیت*، ترجمه محمدجواد کمالی، ۱۳۹۷. تهران: قطره.
- هورنای، کارن (۱۳۶۱). *عصبیت و رشد آدمی*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
- هورنای، کارن (۱۳۶۹). *عصبانیت‌های عصر ما*، ترجمه ابراهیم خواجه‌نوری، چاپ دوم، تهران: شرق.
- هورنای، کارن (۱۳۹۳). *تضادهای درونی ما*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
- هورنای، کارن (۱۳۹۵). *روانشناسی زنان*، ترجمه سهیل سمی، تهران: ققنوس.
- هورنای، کارن (۱۳۹۷). *خودکاوی*، ترجمه محمدجعفر مصفا. تهران: انتشارات کتابخانه بهجت.
- هورنای، کارن (۱۴۰۲). *شخصیت عصبی زمانه ما*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.

منابع غیرفارسی

- Amanieux, L. (2007) *Personnage et identité dans l'oeuvre d'Amélie Nothomb*. (Thèse publiée de doctorat), Université Paris 10, France.
- Boubli, L. (2011) *L'évolution physique et mentale du protagoniste dans cinq romans d'Amélie Nothomb*. (Mémoire publiée de master), Université d'Oslo, France.
- Härsan, M. (2014) Identités en conflit et "culture clash" dans *Stupeur et tremblements* d'Amélie Nothomb. *Philology and Cultural Studies*. Year 7, Number 56, pp. 111-116.
- Nothomb, Amélie. (2018) *Les Prénoms Épicènes*. Paris, France : Éditions Albin Michel.